



Semantics of Metaphor in the Holy Quran (21st to 25th part)

mohammad jorfi ^{a*}, Masoomeh Ghasemi^b

^a Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, Arak University, Arak, Iran, (m-jorfi@araku.ac.ir)

^b MA Graduate, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, Arak University, Arak, Iran (masoomeh.ghasemi2019@gmail.com)

KEYWORDS

Holy Quran,
semantics,
metaphor.

ABSTRACT

Semantics is a science that explores the rapport between words and meaning. This science is used to discover the meaning of words and sentences in distinct ways; Consequently, new grammarians must use the science of semantics to find out the secrets of the verses, which instruct understanding and justification. Omnipotent Allah has conveyed numerous hidden meanings by utilizing metaphors. Metaphor is one of the mechanisms that urgently need semantics. The usefulness of these metaphors is not only aesthetic but they are adapted to get articulate something. The present examination seeks to integrate "semantics" and "metaphor" in the verses of parts 21-25 of the Holy Quran so that we can comprehend the meanings hidden in the metaphors and portrayals in them. From the outcomes, it can be noticed that all classifications of metaphors are used in these parts, such as subjunctive, main, and allegorical metaphors. Allegorical metaphors are the most used in these parts, and each of the used metaphors has its meaning, which is: Exaggeration and emphasis, embodying and illustrating, and clarifying the meaning. All-powerful Allah has commonly used metaphors in these parts to explain the difficulties of the afterlife and the condition of unbelievers.



معنانشناسی استعاره در قرآن (جزء‌های بیست و یکم تا بیست و پنجم)

محمد جرفی الف*، معصومه قاسمی ب

الف استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان ها، دانشگاه اراک، اراک، ایران. (m-jorfi@araku.ac.ir)
 ب فارغ التحصیل کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان ها، دانشگاه اراک، اراک، ایران
 (masoomeh.ghasemi2019@gmail.com)

چکیده	واژگان کلیدی
معنانشناسی علمی است که به بررسی دقیق ارتباط میان واژه و معنا می پردازد. این علم برای کشف معانی موجود در کلمات و جملات به شیوه های مختلف کاربرد دارد؛ بنابراین ضروری است که زبان شناسان جدید برای کشف اسرار آیات الهی، که نیاز به تفسیر و توضیح دارد از علم معنانشناسی استفاده کنند. خداوند متعال بسیاری از معانی پوشیده را با بکارگیری استعاره بیان فرموده اند. استعاره از جمله ابزاری است که به معنانشناسی نیاز مبرمی دارد. کاربرد این استعاره ها فقط صرف زیبایی شناختی نیست بلکه برای بیان مطلبی اتخاذ شده اند. پژوهش حاضر قصد دارد به تلفیق «معنانشناسی» و «استعاره» در آیات جزءهای ۲۵-۲۱ قرآن کریم بپردازد تا بدین وسیله به معانی مکنون در استعاره‌ها و تصویرهای موجود در آنها پی ببریم. از نتایج چنین بر می آید که تمامی انواع استعاره‌ها تصریحیه تبعیه، اصلیه، مکنیه و تمثیلیه در این اجزا بکار رفته‌اند. استعاره ی تمثیلیه بیشترین کاربرد را در این اجزاء دارند و هریک از استعاره های به کار رفته دلالت مختص به خود را دارند که عبارتند از: مبالغه و تأکید، مجسم کردن و تصویر آفرینی، روشن ساختن معنا. خداوند متعال به طور کلی استعاره ها را در این اجزا برای بیان مسائل اخروی و بیان حال کافران به کار برده است.	قرآن کریم، معنانشناسی، استعاره تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۰۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۵/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه:

سپاس مختص پروردگاری است که با فرستادن این کلام گوهر بار بر پیامبر اکرم (ص) باعث شد که بندگان از گمراهی به دور شوند و به هدایت در مسیر حق درآیند. کتابی که اگر چه زمان زیادی از نزول آن می‌گذرد اما باعث نشده است که این کتاب تازگی خود را از دست بدهد بلکه روز به روز پژوهشگران مطالب تازه تری را در این کتاب مقدس کشف می‌کنند. کتابی که هم در ظاهر بسیار زیبا، مسجع و آهنگین است و هم در دل خود معانی عمیقی را گنجانده است. بشر همواره کوشیده است تا نهایت تلاش خود را به جا آورد تا بتواند به اعجاز این دریای بی کران پی ببرد؛ به همین خاطر محققان از زمان نزول قرآن تا کنون پژوهش‌های فراوانی را در عرصه‌های مختلف بالاخص بلاغت و زبان‌شناسی به عرصه‌ی عمل رسانده‌اند که این مهم، موجب شده است که به واسطه‌ی آن‌ها بتوانند در علوم مختلف پیشرفت کنند و هم در دنیا و هم آخرت به رستگاری و تکامل دست یابند؛ بنابراین بلاغت‌شناسان و زبان‌شناسان آیات قرآن کریم را هم از نظر لفظی و هم از جهت معنوی بررسی کرده‌اند تا به شگفتی‌های این کتاب الهی آشنا شوند ولی پژوهشی که این دو حوزه را با هم بررسی کرده باشد اندک است.

طبق تعریف‌هایی که زبان‌شناسان برای علم معنانشناسی بیان کرده‌اند، معنانشناسی یکی از زیرمجموعه‌های دانش زبان‌شناسی است به طور کلی مطالعه علمی معنا را معنانشناسی می‌گویند که به وسیله‌ی آن می‌توان به فهم دقیقی از واژگان و جملات پی برد و به رموز و شگفتی معانی پوشیده دسترسی پیدا کرد. قرآن کریم که سرشار از اعجاز و مخزن گنجینه‌های الهی نیاز شدیدی به این دارد تا بندگان به کمک آن بتوانند به کنه معانی موجود در آیات پی ببرند؛ بنابراین زبان‌شناسان خود را موظف دانستند تا با کمک گرفتن از این علم گامی بلند در جهت فهم آیات الهی که نیاز شدیدی به تفسیر و توضیح دارد، بردارند.

استعاره که یکی از شاخه‌های علم بیان، و جزء زیباترین آنهاست خود به علم معنانشناسی احتیاج دارد؛ زیرا استعاره جزء روش‌های بیان معنی است و سبب ایجاد معنای معنا در جمله می‌شود، همان‌طور که استعاره در تعریف اصطلاحی خود این امر را ثابت می‌کند و آن این است که استعاره به کارگیری لفظ یا عبارت در غیر جایگاه اصلی و معنای اصلی خود است به علاقه‌ی مشابهت همراه با قرینه‌ای باز دارنده از اراده‌ی معنای حقیقی، و این یعنی استعاره به کلمه معنای دیگری می‌بخشد، و آن معنی نیاز به علمی دارد که با بررسی کردن استعاره به کشف آن معنا بپردازد.

قرآن کریم از جمله متونی است که به علت بلاغت زیبایی آن استعاره‌های فراوانی در آن یافت می‌شود و ما می‌دانیم که خداوند متعال برای بیان هر چیز مقصود خاص خود را دارد؛ بنابراین تمامی استعاره‌های بکار رفته دارای غرض مخصوص به خود هستند.

به همین علت این موضوع سبب شد تا در این راه تلاش کنیم و با تلفیق دو موضوع معنانشناسی و استعاره به بیان معانی دقیق آیات الهی بپردازیم. مشخص است که کار ما بیان معانی پنهان در آیات است نه فقط بیان جامع میان مستعارله و مستعارمنه، و کار ما به این صورت است که ابتدا آیه‌ای را که در آن استعاره موجود است و مقصود آن را بیان می‌کنیم سپس معنای لغوی مستعار را ارائه می‌دهیم پس از آن به اجرای استعاره پرداخته و نظرات مفسرین را در آن رابطه بیان می‌کنیم تا به فهم دقیقی از آیات دست پیدا کنیم و تصاویر موجود در آن را بیان کنیم و در انتها نتیجه‌گیری می‌کنیم. امید است که این مطالب شایسته‌ی خوانندگان واقع شود و کمک اگر چه اندک به پژوهشگران برساند.

پیشینه‌ی تحقیق:

پژوهش‌های بسیاری در زمینه معنانشناسی و استعاره به صورت مجزا وجود دارد، اما تعداد محدودی از آنها این دو موضوع را با هم مطالعه کرده‌اند و ما مجبوریم که به بعضی از این پژوهش‌ها به صورت جداگانه اشاره‌ای داشته باشیم. از جمله کتاب‌هایی که در زمینه معنانشناسی می‌توان به آنها اشاره نمود از این قرار است:

و از جمله پایان‌نامه و مقاله‌هایی که در این زمینه کار شده می‌توان بدین‌ها اشاره نمود:

۱- پایان‌نامه «معنانشناسی استعاره در پنج جزء پایانی قرآن کریم» از محمد علی کیخوایی.

۲- «دلالات استعاری در آیات قرآنی جزء اول تا ششم» از محمد جلال.

۲- «بررسی کاربرد استعاره در سه جزء آخر قرآن کریم» از ابراهیم ولی پور بیاتیان،
از جمله پایان نامه هایی که فقط به بررسی استعاره پرداخته اند و هیچ کدام به معنانشناسی آن نپرداخته اند:

۱- بررسی انواع استعاره در جزءهای ۱۳-۹ قرآن کریم از زینب حسنی

۲- بررسی انواع استعاره ۲۰-۱۴ از معصومه فرمانیان

۳- بررسی انواع استعاره در جزءهای ۲۷-۲۱ از زینب السادات طاهری

همان طور که ذکر شد غالب پژوهش هایی که به آنها اشاره کردیم استعاره های موجود در قرآن را فقط از نظر نوع استعاره بررسی کرده اند و به این مطلب که آن استعاره چه دلالت معنایی دارد خیلی توجه نشده است و این فرقی است که بین پژوهش ما و دیگر پژوهش ها وجود دارد ما استعاره های موجود در جزءهای ۲۵-۲۱ قرآن کریم را بررسی کرده و معانی پوشیده در آن را مطرح می کنیم و غرض خداوند متعال را از علت بکارگیری استعاره ها را بیان می کنیم.

معنانشناسی:

معنانشناسی را چنین تعریف کرده اند: «بررسی معنا»، «دانشی که به بررسی معنا می پردازد»، «شاخه ای از دانش زبان شناسی است که به نظریه ی معنا می پردازد.» یا «شاخه ای که به بررسی شرایط لازم در رمز می پردازد تا قادر بر حمله معنا باشد.» (مختار عمر، ۱۳۸۶: ۱۹)

صفوی در این خصوص می گوید: «مطالعه ی علمی و تخصصی «معنا» را معنانشناسی گویند، همان طور که مطالعه ی علمی «زبان» را زبان شناسی می دانند.» (صفوی، ۱۳۹۰: ۲۴)

استعاره:

معنای لغوی: این واژه، مصدر فعل «استعار» و به معنای درخواست امانت و به عاریه گرفتن چیزی است. و «أعارة الشيء و أعارة منه» یعنی آن چیز را از فلانی به امانت گرفت. (ابن منظور، ۱۴۱۲: ج ۴، ۶۱۸)

معنای اصطلاحی استعاره: استعاره یعنی به کار بردن لفظ در غیر معنای حقیقی خود به جهت علاقه ی مشابهتی که بین معنای حقیقی و مجازی وجود دارد همراه با قرینه ی بازدارنده از اراده ی معنای اصلی. (ر.ک: التفتازانی، ۲۰۱۳: ۵۷۸)

ارکان استعاره:

«ارکان استعاره همان طور که رمانی گفته است سه چیز است:

- ۱- مستعارمنه، همان معنای «منقول عنه»، یا معنای اصلی است.
- ۲- مستعارله، همان معنای «منقول إليه»، یا معنای فرعی است. مستعارله و مستعارمنه طرفین استعاره نامیده می شوند، این دو طرف هیچگاه با هم ذکر نمی شوند، بلکه همیشه یکی از دو طرف حذف می شوند.
- ۳- مستعار، همان لفظی است که دلالت می کند بر معنای «منقول عنه». مستعار هیچگاه در جمله به صورت خبر قرار نمی گیرد، بلکه به صورت فاعل، مفعول، مجرور یا مبتدا می آید.» (الرمانی، ۱۹۷۶: ۸۶)

استعاره در تقسیم بندی کلی به استعاره مفرد و مرکب تقسیم می شود:

۱- استعاره مفرد:

زمانی است که تشبیه موجود در چیزی برمفرد بودن دلالت کند و از امور متعدد گرفته نشده باشد. مانند استعاره نور برای علم و ظلمة برای جهل و خورشید برای چهره زیبا، استعاره به این شکل استعاره مفرد نامیده می شود. (الفاضلی، ۱۳۶۵: ۲۹۱) استعاره مفرد به اعتبار طرفین -ذکر مشبه یا مشبه به- به دو قسمت تقسیم می شود: الف) استعاره تصریحیه ب) استعاره مکنیه

الف - استعاره تصریحیه:

به خاطر اینکه لفظ مشبه به صراحتاً بیان شده است آن را استعاره تصریحیه نام نهادند. استعاره تصریحیه استعاره ای است که بعد از حذف مشبه، مشبه به با آن تصریح می شود. مانند سخن امام علی (ع) در وصف قرآن: «وَلَا تُكْشَفُ الظُّلْمَاتُ إِلَّا بِهِ» (نهج البلاغه: خطبه ۱۸) "الظلمات" استعاره گرفته شده است برای "الشبهات" با جامع عدم هدایت و در استعاره هیچ یک از ارکان تشبیه غیر از الظلمات که مشبه به است ذکر نشده است. (الفاضلی، ۱۳۶۵: ۲۹۹)

ب - استعاره مکنیه:

«استعاره ای است که فقط لفظ مشبه ذکر می شود، به عبارت دیگر مشبه به حذف شده و یکی از لوازم آن ذکر می شود، همان طور که خطیب گفته است: «تشبیه در نفس پنهان شده است، و هیچ کدام از ارکان آن به جز مشبه با صراحت ذکر نشده است». بیت معروف زیر گویای این مطلب است:

وَإِذَا الْمَنِيَّةُ أَنْشَبَتْ أَظْفَارَهَا أَلْفَيْتَ كُلَّ مَمِيْمَةٍ لَا تَنْفَعُ

(الهدلی، ۲۰۱۴: ۴۹)

«المنیة» به «السبع: حیوان درنده» تشبیه شده است، که مستعارمنه حذف شده است ولی از لوازم آن که «أظفار» است آورده شده است و جامع "گشته شدن" است بنا بر استعاره مکنیه تخیلیه.

البته برخی واژه "المنیة" را استعاره گرفته اند که بکار بردن استعاره در اینجا بی مناسبت است و تساهلاً به آن استعاره می گویند. زیرا در معنای مجاز خواندیم که یک کلمه در معنای اصلی خود بکار نرود ولی اینجا "المنیة" در معنای خود بکار رفته پس مجاز نیست و چون مجاز نیست استعاره هم نیست؛ بنابراین تشبیه مضمحل است. (التفتازانی، ۲۰۱۳: ۶۰۶)

اما استعاره تصریحیه به اعتبار لفظ مستعار به دو گونه است: اصلیّه و تبعیه

استعاره اصلیّه:

استعاره ایست که لفظ مستعار در آن اسم جنس جامد باشد. اصلی نامیده می شود؛ زیرا لفظ مستعار در آن اسم جامد غیر مشتق است، که سخن سکاکی خود به این امر دلالت می کند: «استعاره اصلیّه استعاره ای است که مستعار اسم جنس است مثل رجل و أسد قیام و قعود» (السکاکی، ۱۴۰۷: ۱۷۹)

استعاره تبعیه:

استعاره تبعیه در افعال، و مشتقاتش و حرف شکل می گیرد. وقتی می گوئیم «نطقت الحال بكذا» "نطقت" استعاره تبعیه است و قرینه آن فاعل "نطقت" یعنی «الحال» است؛ زیرا نطق حقیقی که گفتار با زبان است از حال بر نمی آید. به این ترتیب الدلالة تشبیه به نطق شده است سپس از دلالة، دلت و از نطق، نطقت مشتق شده است و جامع «رساندن معنی» بر طریق استعاره تصریحیه تبعیه است. (التفتازانی، ۲۰۱۳: ۵۹۸)

استعاره مرکب:

ترکیب مستعمل در غیر از آنچه برای آن وضع شده است می باشد همراه با علاقه مشابهت با قرینه که مانع از اراده معنای اصلی می شود. استعاره تمثیلیه عبارت است از صور مرکب مستعار برای معنی مرکب مثل قول ولید بن یزید در کتاب مروان بن محمد که تردیدش در امر خرید زیاد شده بود گفت: "أراك تقدم رجلا و نؤخر أخرى" هیئت افرادی که در امر خرید متردد هستند به حال کسی تشبیه شده است که یک پایش را جلو می گذارد و یک پایش را عقب، مشبه حذف شده ولی هیئتی که بر مشبه به دلالت می کند باقی مانده است، که این تصویر عدم قدرت بر گرفتن تصمیم را نمایان می سازد. (شادی، ۱۴۱۶: ۳۴۶-۳۴۷)

این سخنان در گذشته که در مواقع خاص بکار برده می شد زیاد بوده است منتها به دلیل تکرار خیلی شایع شده است مثل: "فی الصیف ضیعت اللبن"

این اقوال در ابتدا صحت داشته است منتها به مرور زمان به عنوان ضرب المثل در آمده است.

«لازم است به این نکته اشاره کنیم که استعاره ی تمثیلیه ای که به صورت ضرب المثل در آمده است را نمی توان تغییر داد، کاربرد آن برای انواع مختلف مخاطب مفرد، مثنی، جمع، مذکر، مؤنث به صورت یکسان است یعنی به همان شکلی که بار اول آن مثال برایش نقل شده است، استعمال می شود.» (طبانه، ۱۳۷۷: ۳۱۶)

غرض های استعاره:

- ۱- شرح و روشن ساختن معنا
- ۲- بیان معنای زیاد با لفظ کم
- ۳- تصویرآفرینی و مجسم کردن
- ۴- تشخیص
- ۵- مبالغه و تأکید
- ۶- تناسی تشبیه
- ۷- خلق معنا یا نوآوری در بیان

نمونه ای از استعاره تصریحیه و معناشناسی آن:

۱- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ. (عنکبوت/۵۷)

«هر جاننداری چشیده مرگ خواهد بود، سپس به سوی ما بازگردانده می شوید.»
وقتی آیه ی شریفه را بررسی می کنیم متوجه می شویم واژه "ذائقة" در معنای اصلی خود بکار نرفته است.
معنای لغوی ذائقة:

الدُّوقُ : وجود طعم و چشیدن مزه غذا با دهان است و اصولش در چیزی است که خوردن و بهره او کم است نه زیاد. واژه "ذوق" یعنی چشیدن و خوردن، در قرآن برای عذاب اختیار شده است، هر چند در عرف و تکلم معمولی ذوق را در چیزی اندک بکار می برند اما برای چشیدن زیاد هم مناسب و شایسته است. (راغب اصفهانی، ۲۰۰۷: ۲۲)

ارکان استعاره عبارتند از:

لفظ مستعار: ذائقة

مستعارله: درک کردن مرگ، حصول مرگ

مستعارمنه: چیز چشیدنی

جامع: فراگیربودن، حتمی بودن، عمومی بودن

قرینه: مرگ

نظرمفسران:

علامه طباطبایی:

از باب استعاره بالکنایه می باشد (گویا مرگ تشبیه شده است به چیزی که چشیدنی باشد به اینکه این چشیدنی را همه خواهند چشید و مرگ عمومی است) و مراد این است که هر کس به زودی و به طور قطع خواهد مرد، و اگر دنباله ی آن فرمود: ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ "سپس به سوی ما باز می گردید" این التفات از "متکلم وحده" به "متکلم مع الغیر" عظمت رجوع به خداوند را می رساند.

و حاصل معنای آیه این می شود که: زندگی دنیا جز ایامی ناچیز نیست، مرگ دنبال رجوع به سوی ما است برای حساب، پس زینت و جلوه زندگی دنیا که یک زینت فانی است شما را از آمادگی برای لقای خدا باز ندارد، و آن آمادگی این است که به خدا ایمان بیاورید و عمل صالح انجام دهید که سعادت ابدی دارد، و محرومیت از او شقاوت و هلاکت دائمی دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶: ۱۵۰)

زمخشری می گوید: تلخی آن را و نیز رنجش را مانند چشیدن خوراکی ها به خود خواهد دید، یعنی شما خواهید مرد و به سزای کارهای خود می رسید و کسی که سرانجامش مرگ باشد، قطعاً باید برای آن راه توشه ای بیندوزد و با جد و جهد خود را برای آن آماده کند. (زمخشری، ۱۴۱۸، ج ۴: ۵۵۸)

آلوسی در این خصوص می گوید: ذائقة الموت استعاره می باشد برای تشبیه مرگ به یک چیز بد طعم و این امر دلالت بر این دارد که مرگ حتماً واقع می شود. (آلوسی، بی.تا، ج ۱: ۲۱)

اگر چه نظرات مفسرین با هم متفاوت است و علامه طباطبایی و جناب آلوسی معتقد است در این آیه واژه "الموت" مستعار واقع شده و استعاره مکنیه است ولی به نظر می آید نظر آنها در این مورد دقیق نیست. بنابراین نتیجه می گیریم در آیه ۵۷ سوره عنکبوت درک کردن و حصول مرگ به چیز چشیدنی تشبیه شده است و مستعارله حذف شده ولی مستعارمنه باقی است و استعاره تصریحیه تحقیقیه تبعیه مجرده و جامع حتمی بودن است، علت به کار گیری واژه ی "ذائقه" از منظر قرآن کریم این است که چون چیز چشیدنی را همه ی افراد با تمام وجود درک می کنند، یعنی زمانی که چیزی می خوریم با تمام وجود مزه ی آن را می فهمیم، مرگ نیز همان گونه است یعنی زمانی که می آید تمام وجود ما را در بر می گیرد از بند انگشت که دورترین نقطه بدن هستند گرفته تا تمام وجود آدمی متوجه مرگ می شود.

۲- وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا. (احزاب/۷)

«و {یادکن} هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و از ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از همه ی آنان پیمانی استوار گرفتیم.»

وقتی آیه ی شریفه را ملاحظه می کنیم متوجه می شویم واژه ی «غلیظ» در معنای اصلی خود بکار نرفته است. معنای لغوی غلیظ:

الغلظة: سختی و تندی نقطه مقابل رقة یعنی نرمی است. اصلش این است که در مورد اجسام بکار رود اما از باب استعاره برای معانی «کبیر» و «کثیر» استعمال شده است. (مفردات راغب، ۲۰۰۷: ۷۱۰)

واژه ی غلیظ صفت مشابه و به معنای شدید می باشد و ریشه ی اصلی آن به معنای غلظت یعنی شدت است. (ابن منظور، ۱۴۱۲، ج ۷: ۴۴۹)

در آیه شریفه ارکان استعاره عبارتند از:

لفظ مستعار: غلیظا

مستعارمنه: سنگینی پیمان

مستعارله: استوار و محکم بودن پیمان

جامع: محکم و استوار بودن

قرینه: نسبت دادن "غلیظ" به "میثاق"

علامه طباطبایی در المیزان معتقد است، پیمان هم از پیامبران گرفته شد هم از امتهای آنها؛ می گوید: «خداوند از پیامبران پیمان گرفته است که به هر پیامبر چه بعد از خود و چه قبل از خود پیمان بیاورند و او را یاری نمایند؛ که به تأکید هر پیامبری که قبل از آنها بود و بشارت به پیامبر بعدی بپردازند؛ مثل تأیید عیسی (ع) نسبت به موسی (ع) و شریعت او بشارت به محمد (ص) و همچنین پیمان خداوند از آنها که آن پیمان را از امتهای خود بگیرند و آنها را گواه بگیرند؛ پس آن همان اسلامی است که حکمش شامل آنها می گردد که در آسمان ها و زمینند.»

این جمله تأکید میثاق مذکور است. می خواهد بفرماید پیمان بسیار محکم بود. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶: ۲۸۴)

زمخشری بر این عقیده است که: "غلظ" استعاره از وصف اجرام است و در اینجا منظور بزرگی و جلالت شأن آن پیمان بزرگ بوده است. برخی از مفسران هم گفته اند مراد از میثاق غلیظ، سوگندی است که در رابطه با وفا و عهدی است که پذیرفته بودند. (زمخشری، ۱۴۱۸، ج ۵: ۵۲)

آلوسی بر این باور است: منظور از غلظ المیثاق همان عظیم بودن پیمان است تا پیامبران در رساندن پیام خود کم و زیاد نکنند. (آلوسی، بی.تا، ج ۲: ۱۵۴)

رازی می گوید: این به خاطر بزرگداشتن پیمان است تا در ارسال کم و زیاد نشود. (رازی، ۱۴۰۱، ج ۲۵: ۱۹۸)

بنابراین نتیجه می گیریم در آیه ی شریفه استوار و محکم بودن معنوی پیمان تشبیه شده است به سنگینی و محکم بودن واقعی پیمان و مستعارله حذف شده است اما مستعارمنه باقی است. استعاره تصریحیه تبعیه و جامع محکم و استوار بودن است. به نظر می رسد معناشناسی استعاره به این صورت باشد: برای اینکه خداوند متعال مهم بودن پیمانی که با پیامبران در جهت دعوت مردم به دین مبین اسلام و هدایت در مسیر حق بوده است، را بیان کند از واژه ی «غلیظ» استفاده کرده است؛ زیرا

این واژه خود به تنهایی بر شدت و استواری دلالت دارد و هنگامی که با «میثاق» آمده است بر استواری آن افزوده شده است؛ چرا که کلمه ی میثاق خود نیز به پیمانی تعلق می گیرد که همراه با وثیقه و سوگند باشد. در واقع واژه ی «غلیظ»، برای تأکید میثاق آمده است که دلالت بر شدت استواری و صلابت آن دارد.

۳- إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَبِيحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ. (یس/ ۲۹)

«تنها یک فریاد بود وبس. و بناگاه {همه ی} آنها سرد بر جای فسر شدند.»

وقتی آیه ی شریفه را بررسی می کنیم متوجه می شویم واژه "خامدون" در معنای اصلی خود بکار نرفته است. معنای لغوی خمد: اصل این ماده دلالت می کند بر سکون بعد از فوران، حرکت و جنب و جوش، این مفهوم عام می باشد و شامل هر چیز محسوس مادی، معنوی یا عقلی است. مادی مانند «خُمُود لَهَبِ النَّارِ» خاموشی فوران آتش، یا محسوس مانند «خُمُودِ الْحَمَى» کم شدن و از بین رفتن حرارت، عقلی مانند خُمُودِ اصحاب العذاب از بین رفتن اهل عذاب بعد از مبتلا شدنشان به عذاب به دلیل گمراهی و انحراف. اطراف آنها از پیروی کردن هوای نفسانی، تمایلات نفس خالی می شود حرکت آنها بر مخالفت کردن با حق و حقیقت می ایستد. به طوری که هیچ گونه حرکتی نمی کنند و نفسشان ساکن می شود و زندگی آنها تهی می شود. (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۴۰)

خاء و میم و دال حروف اصلی آن است و دلالت می کند بر سکون و از بین رفتن هر حرکتی. (مقایس اللغة: خمد)

ارکان استعاره عبارتند از:

لفظ مستعار: خامدون

مستعارمنه: خاموش شدن آتش

مستعارله: هلاکت و مرگ کفار

جامع: نیستی و نابودی از دست دادن هیبت

قرینه: نسبت دادن "خامدون" به "هم" یعنی کفار

علامه طباطبایی می گوید: یعنی آن امری که به مشیت ما سبب هلاکت آنان گردید، غیر از یک صیحه چیز دیگری نبود. و اگر فعل "کانت" را مؤنث آورد و نفرمود "کان" بدین جهت بود که خبر این فعل یعنی "صیحه" مؤنث بود. و اگر "صیحه" را نکره - بدون الف و لام- آورد و آن را به وصف وحدت متصف کرد، برای این بود که: بفهماند هلاک کردن اهل قریه کاری ناچیز و حقیر بود. و کلمه "خامدون" از "خمود" است، که به معنای سکون و خاموشی از سر و صدا و جنب و جوش است، می فرماید: وسیله هلاکت آنان چیزی به جز یک صیحه نبود، که ناگهان همه را خاموش و بی حرکت کرد و اگر جمله مورد بحث را به جمله ماقبل عطف نکرد برای این است که: این جمله به منزله جوابی است از سؤال تقدیری و فرضی گویا کسی پرسیده: وسیله هلاکتشان چه بود؟ فرموده: نبود مگر تنها یک صیحه.

و معنای آیه این است که: سبب هلاکت اهل قریه امری بود که آسان تر از آن دیگر تصور نداشت، و آن یک صیحه بود که به ناگهانی برخاست، و مردم را در جای خود بخشکانید، مردم بی سر و صدا بی حس و حرکت شدند، به طوری که صدای آهسته هم از ایشان شنیده نمی شد، تا آخرین نفر مردند و بی حرکت شدند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷: ۸۱)

رازی بر این باور است: در این آیه اشاره ای است به سرعت هلاک آنان و از بین رفتن آنان با یک صیحه و در وقت خودش بدون تأخیر انجام شده و توصیف آنان با خمود در غایت زیبایی صورت گرفته است. (رازی، ۱۴۰۱، ج ۲۶: ۶۲)

طبرسی می گوید: نابودی تمامی آنها فقط با آسان ترین امر که یک صیحه آسمانی بود، انجام شد به این طریق که جبرئیل دو طرف دروازه شهر را گرفت و یک فریاد زد که تمام مردمان شهر تا نفر آخر هلاک شدند به طوری که هیچ حرکتی از آنها دیده نمی شد، مانند آتشی که یکباره خاموش شود. (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۳: ۳۸۶)

بنابراین نتیجه می گیریم که در آیه ۲۹ سوره یس، استعاره مصرحه تحقیقیه تبعیه عامیه عنادیه مطلقه وجود دارد. به این صورت که از بین رفتن کافران به خاموش شدن آتش تشبیه شده است. مستعارله حذف شده ولی مستعارمنه با صراحت مطرح شده است. به نظر می رسد مقصود خداوند از خمد به این صورت باشد: خداوند با این تشبیه محسوس که ما در زندگی روزمره زیاد آن را مشاهده می کنیم، فهم این حقیقت را که کافران به سرعت نابود شدند را برای ما آسان می کند. آتش تا زمانی از هیبت و سوزندگی و حرارت داراست، که شعله ور باشد ولی وقتی خاموش شد مانند خاکستری است که به فنا تبدیل شده است.

مثل آتش مثل این خودبینان است که تا زمانی که زنده اند ظلم و جور می کنند و مردم از آنها در وحشت به سر می بردند ولی وقتی بسان سرعت خاموش شدن آتش آنها نیز هلاک شدند دیگر هیچ کس از آنها نمی هراسد.

۴- وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ. (فصلت/۵۱)

« و چون انسان را نعمت بخشیم، روی برتابد و خود را کنار کشد، و چون آسیبی بدو رسد دست به دعای فراوان بردارد.»

وقتی آیه ی شریفه را بررسی می کنیم متوجه می شویم واژه ی «عریض» در معنای اصلی خود بکار نرفته است.

معنای لغوی عرض خلاف طول است. اصل آن این است که در اجسام بکار رود. پس در غیر آن استعمال شده است همان

گونه که فرمود: فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ (مفردات راغب، ۲۰۰۷: ۵۸۰)

ارکان استعاره عبارتند از:

لفظ مستعار: عریض

مستعارمنه: عریض

مستعارله: فراوانی و کثرت

جامع: فراوانی و کثرت و دوام

زمخشری می گوید: عریض که از صفات اجرام است به دلیل زیادی و استمرار دعا به صورت استعاره برای آن بکار رفته

است و «طول» نیز چنان که «غلظ» برای شدت عذاب بکار رفته، به صورت استعاری برای آن بکار می برند. هم چنین چون

امتداد عریض در دو جهت است و امتداد طول در یک جهت، از این جهت عریض را بر طول ارجحیت داده است تا در کثرت

دعا و استمرار آن بلیغ تر باشد. (زمخشری، ۱۴۱۸، ج ۵: ۳۸۹)

علامه طباطبایی بیان می دارد: و مراد از "دعاء عریض" دعای وسیع و طولانی است، و این خود کنایه است از استمرار و

اصرار دعاکننده در دعا ی خود. آیه ی شریفه در مقام مذمت انسان و توبیخ وی است به اینکه وقتی خدای تعالی به او نعمتی می

دهد او از خدا روی بر می گرداند و تکبر می کند و چون نعمتی را از او سلب می کند باز به یاد خدا می افتد و به سوییش روی

می آورد، و به طور دائم دست به دعا برمی دارد و به دعایش اصرار می ورزد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷: ۴۰۳)

آلوسی بر این عقیده است: "عرض" استعاره گرفته شده است برای کثرت دعا و دوام آن. مانند صفات اجرام است که

طول برای آن استعاره گرفته می شود وهم چنین همانند استعاره گرفتن "غلظ" برای شدت عذاب. (آلوسی، بی.تا، ج ۲۵: ۵)

رازی می گوید:

عرض استعاره از کثرت و فراوانی می باشد همان گونه که اجسام و اشیاء را با آن توصیف می کنند. در عرف منظور از

"عریض" زیاد بود است و اینکه در صیغه مبالغه و با تنوین کسره آمده است آن را قوی تر می کند. (تفسیر فخر رازی، ۱۴۰۱، ج ۲۷:

۱۳۹)

در "مجمع البیان" آمده است که "فذو دعاء عریض" نگفته است "فذو دعاء طویل"؛ زیرا دعای عریض در مبالغه بهتر

است، زیرا عرض دلالت بر طول دارد، ولی طول دلالت بر عرض ندارد، زیرا گاهی ممکن است چیزی طویل باشد که عرض نداشته

باشد ولی برعکس ممکن نیست چیزی عریض باشد و طول نداشته باشد؛ زیرا عرض عبارت است از انبساط در خلاف جهت طول،

و طول عبارت است از امتداد در هر جهتی که باشد. این آیه دلالت بر بطلان مذهب اهل جبر که می گویند خداوند بر کافران

نعمتی ندارد؛ زیرا خداوند خبر داده است که به کافران هم نعمت عطا می فرماید، ولی کافر از شکر نعمت الهی روی گردان می

شود، منظور از این آیه این است که کافر با تضرع و زاری و دعا از پروردگار خود می خواهد که بلا و ناراحتی را از او دور سازد،

ولی هنگامی که در آسایش قرار گرفت دست از دعا بر می دارد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹، ج ۲۹)

بنابراین نتیجه می گیریم که در آیه ی ۵۱ سوره ی فصلت استعاره ی تصریحیه تبعیه تحقیقیه مطلقه وجود دارد. به

گونه ای که کثرت و دوام به عریض تشبیه شده است و مستعارله حذف شده و مستعارمنه باقی مانده است و وجه شبه کثرت و

فراوانی است. به نظر می رسد دلالت معنایی این استعاره به این صورت باشد که خداوند متعال قصد بیان دعای طولانی و وسیع

را داشته است که انسان ها هنگام مواجه شدن با مشکلات از ته قلب و با جزع و اصرار دعاها ی طولانی می کنند تا از مشکل

رهایی پیدا کنند به این خاطر خداوند بلند مرتبه واژه ی «عریض» را در اینجا به صورت استعاری بکار برده است تا کثرت و

زیادی دعا را نمایان کند؛ زیرا "عریض" گسترش هم از جهت طول هست هم عرض ولی اگر واژه ی "طویل" استفاده می شد

فقط از جهت طول افزایش پیدا می کرد؛ بنابراین خدای متعال با بکار بردن این واژه "عریض" نهایت کثرت دعا و تضرع را بیان فرموده است.

۵- رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ. (غافر/۱۵)

«بالا برنده ی درجات، خداوند عرش، به هر کس از بندگانش که خواهد آن روح {فرشته} را به فرمان خویش می فرستد، تا مردم را از روز ملاقات {باخدا} بترساند.»

وقتی آیه ی شریفه را بررسی می کنیم متوجه می شویم روح در معنای اصلی خود، بکار نرفته است.

معنای لغوی روح:

از نظر راغب روح اعم از نفس است و نفس را بعض و جزئی از روح می داند که جنبش، حیات و حرکت با آن محقق می شود. (راغب، ۲۰۰۷: ۱۱۷)

"واو" در «روح» در اصل "یاء" بوده است یعنی «ریح» سپس یاء ماقبل کسره به واو تبدیل شده است؛ بنابراین «روح» از «ریح» مشتق شده است به همین خاطر گفته می شود «أراح الإنسان إذا تنفس» هنگامی که انسان نفس می کشد راحت می شود. (مقایس اللغة: روح)

در آیه ی شریفه ارکان استعاره عبارتند از:

لفظ مستعار: روح

مستعارمنه: روح

مستعارله: وحی و قرآن

جامع: مایه ی حیات، حرکت،

قرینه: نسبت دادن «یلقی به الروح»

علامه طباطبایی می گوید: این جمله اشاره دارد به امر رسالت که یکی از شوؤن آن انذار است. و اگر روح را به قید "من امره"، مقید کرد، برای این است که دلالت کند بر اینکه مراد از روح همان روحی است که در آیه "قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" (أسرى/۸۵) و همان روحی که در آیه ی «ينزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده أن أنذروا» (نحل/۲) بدان اشاره فرموده.

در نتیجه مراد از "القای روح بر هر کس که خدا بخواهد" نازل کردن آن با ملائکه وحی است بر آن کس. و مراد از جمله "من يشاء من عباده" رسولانی هستند که خدا ایشان را برای رسالت خود برگزیده. و در معنای روح القاء شده بر نبی. اقوال دیگری هست که قابل اعتنا نیستند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷: ۳۱۸)

رازی معتقد است:

در مورد اینکه مراد از روح در آیه چیست اختلاف وجود دارد اما صحیح آن است که مراد از آن وحی می باشد؛ زیرا همان گونه که روح سبب به وجود آمدن زندگی می شود وحی نیز سبب حصول زندگی معنوی و روحانی می شود. (رازی، ۱۴۰۱، ج ۲۷: ۴۵) زمخشری می گوید: «الروح من امره» کسی که سبب زندگی از امر اوست، مرادش وحی ای است که رسول خدا(ص) با آن به نیکی ها فرمان یافته و با آن برانگیخته شده و «روح» برای آن به صورت استعاری بکار رفته است. (زمخشری، ۱۴۱۸، ج ۵: ۳۳۶) آلوسی:

منظور از روح، فرشتگان هستند که با روح نازل می شوند همان گونه که خداوند متعال فرموده "ينزل ملائكة بالروح من امره". قتاده روایت کرده است مراد از روح، وحی و قرآن است. (آلوسی، بی.تا، ج ۲۴: ۵۵)

بنابراین نتیجه می گیریم که در آیه ی ۱۵ سوره غافر، استعاره مصرحه تحقیقیه اصلیه عامیه عنادیه مطلقه وجود دارد. وحی و قرآن به روح تشبیه شده است. مستعارله حذف شده ولی مستعارمنه باقی است و وجه شبه، جنبش است. به نظر می رسد دلالت معنایی این استعاره به این صورت باشد: امر رسالت را بیان می کند، خداوند در آیه ی مذکور وحی را روح نامیده است؛ زیرا موجب حیات قلب است. قرآن کریم با راهنمایی های نورانی خود، حیات و جنبش را به آدمی عطا می کند، و در صورت انجام ندادن نصیحت های خیرخواهانه خدای مهربان، انسان به گمراهی و ذلت دچار می شود. روح نیز تا زمانی که جسم را

همراهی می کند، زندگی و حرکت برقرار است ولی هنگامی روح از بدن جدا می شود، مرگ و بی تحرکی پس از آن می آید؛ بنابراین قرآن کریم به مثابه ی روحی است که جنبش و زندگی را به انسان می بخشد.

نمونه ای از استعاره تمثیلیه و معنانشناسی آن:

۱- وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ. (لقمان/۲۲)

«هرکس روی تسلیم و رضا به سوی خدا آرد و نکوکار باشد چنین کسی به محکم ترین رشته الهی چنگ زده و بداند که پایان کارها به سوی خداست.»

وقتی آیه ی شریفه را بررسی می کنیم متوجه می شویم لفظ "العروة" در معنای اصلی خود بکار نرفته است.

معنای العروة: قسمتی و ناحیه ای از چیزی است که با دست گرفته می شود. (مفردات راغب، ۲۰۰۷: ۵۳۰)

ارکان استعاره:

لفظ مستعار: العروة

مستعارله: ایمان به خدا (افرادی که برای رسیدن به موفقیت به خدای متعال توکل می کنند)

مستعارمنه: العروة (افرادی که می خواهند یک ارتفاعی را پشت سر گذارند و به طنابی محکم روی می آورند)

جامع: موفقیت

نظر مفسران:

علامه طباطبایی بیان می دارد: این جمله استعاره تمثیلی است از نجات و رستگاری، هر فردی که کار نیک انجام دهد و خود را به طور کامل تسلیم امر و فرمان خدا کند، و با یقین به معاد، اعمال صالح به جا آورد، یقیناً نجات خواهد یافت؛ چون سرانجام همه ی امور به سوی خداست و خداوند به چنین کسی وعده ی نجات و رستگاری داده است. یعنی کسی که با تمام وجودش رو به سوی خدا کند و اعمال صالح به ثمر رساند و خداوند را واحد بی همتا داند، به دستاویز محکمی چنگ زده است که منتهی به خدایی است که به او وعده ی نجات داده و لذا به سر منزل رستگاری خواهد رسید. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶: ۲۳۵)

زمخشری می گوید: از باب تمثیل است و حال متوکل به حال کسی همانند شده است که میخواهد از بلندی ای خود را بیاویزد و برای احتیاط به استوارترین دستاویزی که از جنس طنابی استوار باشد و پاره نمی شود چنگ می زند. (زمخشری، ۱۴۱۸، ج ۵، ۱۹-۲۰)

آلوسی معتقد است: تشبیه تمثیل مرکب بکار برده شده است. حال کسی را که به خداوند توکل کرده و تمام کارهایش را به صورت نیکو انجام می دهد تشبیه شده است به کسی می خواهد کوه بلند را طی کند و به طنابی محکم که قطع نمی شود روی می آورد یا اینکه جایز است استعاره را مفرد بگیریم که در این صورت مستعار عروة الوثقی می باشد. (آلوسی، بی.تا، ج ۲۱: ۹۵)

رازی می گوید: روی آوردن به طنابی که قطع نمی شود و به کمک آن می توان به درجات بالا رسید. (رازی، ۱۴۰۱، ج ۲۵: ۱۵۴)

نتیجه گیری: قرآن کریم کسی را که برای رسیدن به اهداف والا به خداوند توکل می کند را تشبیه کرده است به حال کسی که می خواهد یک ارتفاع را پشت سر بگذارد و به طنابی محکم روی می آورد و مستعارله حذف شده ولی مستعارمنه باقی است و جامع دستیابی به موفقیت می باشد؛

به نظر می رسد معنانشناسی این استعاره بدین صورت باشد: خداوند متعال قصد داشته است با بیان تشبیهی محسوس نتیجه ای معقول که توکل به خداوند در پی دارد را بیان کند. خداوند متعال با تشبیهی ملموس این واقعیت را بیان کرده است که همان گونه که برای رسیدن به موفقیت های مادی به یک ابزاری استوار و کارآمد نیازمند هستیم، برای رسیدن به والاترین درجات معرفت و قرب الهی نیز به چنین ابزاری محتاجیم و این چیزی نیست جز ایمان و عمل صالح که ما را از افتادن در گرداب گمراهی رهایی می بخشد.

۲- وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الدِّيَّ أَحْيَاهَا لَمُخِيٍّ الْمَوْتَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

(فصلت / ۳۹)

« واز آیات او این است که زمین را خشک (وبی جان) می بینی، اما هنگامی که آب (باران) بر آن می فرستیم به جنبش در می آید و نمو می کند؛ همان کسی که آن را زنده کرد، مردگان را نیز زنده می کند؛ او بر همه چیز تواناست.»
 وقتی آیه شریفه را بررسی می کنیم متوجه می شویم که استعاره تمثیلیه در آن وجود دارد.
 جمله مستعار: وَمِنْ آيَاتِهِ اِنَّكَ تَرَى الْاَرْضَ خَاشِعَةً فَاِذَا عَلِيهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ
 مستعارمنه: فردی بسیار فقیر و ذلیل و خاشع و دارای لباس های پاره و مندرس که بعدها به مالی رسیده و همه نارساییهای زندگی اش را اصلاح کرده، و جامه ی گران بها بر تن نموده، و دارای نشاطی شده است که خرمی و ناز و نعمت از سر و رویش هوایداست.
 مستعارله: هیئت به تصویر کشیده شده از خشکی و بی گیاهی زمین در زمستان و سپس سرسبز شدن و بالا آمدن گیاهان به وسیله ی باریدن رحمت الهی.

جامع: هیئت مرکب از فقر و آشفته حالی که در نهایت به دلیل واسطه ای به بی نیازی و خرمی می انجامد.
 علامه طباطبایی معتقد است: کلمه "خاشعاً" از خشوع است که به معنای اظهار ذلت است. و کلمه "اهتزت" از مصدر اهتزاز است که به معنای حرکت شدید است. کلمه "ربت" از مصدر "ربوه" است که به معنای رشد و نما و علو است. منظور از اهتزاز زمین و ربوه آن، به حرکت در آمدنش به وسیله گیاهانی است که از آن سر در می آورند، و بلند می شوند.
 در این آیه ی شریفه استعاره ای تمثیلی بکار رفته، یعنی خشکی و بی گیاهی زمین در زمستان، و سپس سرسبز شدن و بالا آمدن گیاهانش، به کسی تشبیه شده که قبلاً افتاده حال و دارای لباس های کهنه و پاره بوده و خواری و ذلت از سر و رویش می باریده، و سپس به مالی رسیده که همه نارساییهای زندگی اش را اصلاح کرده، و جامه های گران بها بر تن نموده، و دارای نشاط و تبختری شده است که خرمی و ناز و نعمت از سر و رویش هویداست. و این آیه ی شریفه در مقام اثبات معاد و احتجاج بر آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷: ۳۹۴)

زمخشری بیان می دارد: خشوع به معنای فروتنی و تواضع است که برای زمین قحطی زده و بی آب و علف به صورت استعاری به کار رفته است، چنان که در عبارت « وَتَرَى الْاَرْضَ هَامِدَةً » حج/۵ «همود/خشکیدگی» وصف زمین واقع شده است و بر خلاف وصف آن به جنبش و حرکت رشد و برآمدگی است که برای خرمی و آراسته بودن زمین به گیاهان به کار می رود که گویی زمین در چنین حالتی خرامان است و به خود می بالد، اما پیش از این به موجود ذلیل و گرفته ای می ماند که او را در پارچه ای کهنه و پلاسیده ای فرو پوشیده باشند برخی از قاریان «وربأت» خوانده اند، یعنی: بالا آید؛ زیرا گیاه هر گاه بخواهد از زمین برآید، زمین باد می کند و بالا می آید. (زمخشری، ۱۴۱۸، ج ۵: ۳۸۴)

آلوسی می گوید: الأرض الخاشعۃ یعنی زمین خشک استعاره است از خشوع به معنای ذلیل بودن، فإذا أنزلنا علیها الماء (منظور باران) اهتزت و ربّت یعنی زمین حرکت می کند با گیاهان و مغرور می شود؛ زیرا گیاه هنگامی که نزدیک است در زمین ظاهر شود، زمین باد می کند و بالا می آید و در نهایت گیاه سر از خاک بیرون می آورد؛ بنابراین در کلام استعاره تمثیلیه وجود دارد به گونه ای که قرآن کریم خشکی زمین و خالی بودنش از گیاهان و سپس زنده شدن زمین به وسیله ی بارانی که خداوند متعال نازل کرده و سرسبز شدن و شادابی اش را تشبیه کرده است به حال شخصی که قبلاً فقیر و بیچاره بوده ولی زمانی که چیزی از متاع دنیا به او می رسد، به انواع زینتها آراسته می شود و مغرورانه حرکت می کند؛ بنابراین مشبه حذف شده ولی خشوع و الاهتزاز دلالت بر آن دارد. (آلوسی، بی تا، ج ۲۴: ۱۲۶)

رازی معتقد است: "الخشوع" این لفظ استعاره گرفته شده است برای حال زمین زمانی که خالی از باران و گیاه باشد و هنگامی که خداوند متعال باران را نازل می کند، زمین به وسیله ی گیاهان حرکت می کند و گیاهان بالا می آیند. إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِي: یعنی خداوند متعال قادر است بر زنده کردن مردگان همان گونه که قادر است بر زنده کردن این اجساد (زمین) بعد از مرگش. سپس خداوند می فرماید: إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: این یک دلیل اصلی است بر اینکه بازگشت ترکیب و یکی شدن به این اجزای متفرق امری ممکن است و همچنین بازگشت زندگی، عقل و قدرت به آن اجزاء بعد از اجتماعشان نیز امری ممکن است. خداوند تعالی قادر است بر هر ممکنی؛ بنابراین خداوند تعالی قادر است بر بازگشت ترکیب، زندگی، قدرت، عقل به آن اجزاء. این یک معنای واضحی است که دلالت می کند بر مبعوث شدن و زنده شدن مردگان و خدا دانانتر است. (رازی، ۱۴۰۱، ج ۲۷: ۲۷)

بنابراین وقتی آیه شریفه را بررسی می‌کنیم نتیجه می‌گیریم که استعاره تمثیلیه در آن وجود دارد به گونه‌ای که هیئت فردی که وضعیت و شرایط خوبی نداشته ولی بعدها خرمی و شادی سراغ او می‌آید به هیئت زمینی خشک شده و بی‌آب و علف که بعدها با باران، سرسبز و خرم می‌شود، تشبیه شده است. مستعارله حذف شده ولی مستعارمنه باقی است. جامع: هیئی از آشفته حالی که بعدها به نشاط و شادی می‌انجامد.

دلالت معنایی این استعاره به این صورت است که نشان دهد خداوند متعال قادر بر هر کاری است، یعنی همان گونه که قادر است زمین مرده و بی‌جان را دوباره شادابی بخشد قادر است مردگان را نیز دوباره زنده کند و این یعنی قیامت امری امتناع ناپذیر است. به عبارت دیگر دلالت بر این امر دارد که جهان، سرشار از نشانه‌های قدرت و تدبیر خداوند است، شناخت پدیده‌های جهان راهی روشن برای خداشناسی است، در گرو اراده‌ی الهی است که پهنه‌ی زمین سرسبز و خرم می‌شود، قدرت خداوند در حیات بخشیدن به زمین، نشانگر قدرت او در حیات بخشیدن به مردگان است؛ بنابراین رستاخیز مردگان امری حتمی و غیر قابل تردید است.

نتیجه‌گیری:

در این آیه‌های قرآن کریم، استعاره‌های زیبا و ظریفی وجود دارد. تأمل و اندیشه در این آیه‌ها سبب می‌شود که ما کارکرد انواع استعاره را بهتر درک کنیم. خداوند والا مرتبه با ظرافت و هنرمندی، غرض‌نهایی خویش را در پس این استعاره‌ها به گونه‌ای می‌پوشاند که علاوه بر خلق فضای ادبی در آیه‌ها، با ساختار کلی سوره نیز هماهنگی خاصی دارد. بنابراین با تلفیق دو مبحث معناشناسی و استعاره توانستیم به کنه معنای استعاره پی ببریم و به مقصود خداوند متعال از علت بکارگیری استعاره در آیات مختلف دست پیدا کنیم.

تمامی انواع استعاره‌ها تصریحیه تبعیه، اصلیه، مکنیه و تمثیلیه در این اجزا به کار رفته‌اند. استعاره‌ی تمثیلیه بیشترین کاربرد را در این اجزاء دارند و هریک از استعاره‌های به کار رفته دلالت مختص به خود را دارند که عبارتند از: مبالغه و تأکید، مجسم کردن و تصویر آفرینی، روشن ساختن معنا. خداوند متعال به طور کلی استعاره‌ها را در این اجزا برای بیان مسائل اخروی و بیان حال کافران به کار برده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ:

*القرآن الکریم

*نهج البلاغه

- [۱] ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، بیروت-لبنان: داراحیاء التراث العربی، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲-۲۰۰۱م
- [۲] ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، بیروت: دارالصاد، ۱۴۱۴.
- [۳] آلوسی، شهاب الدین السید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دارالفکر، ۱۹۸۷/۵۱۴۰۸م.
- [۴] التفتازانی، سعدالدین، المطول، شرح تلخیص مفتاح العلوم، المحقق: عبدالحمید هنداو، ناشر: دارالکتب العلمیه-بیروت، چاپ سوم، ۱۳/۵۱۴۳۴م.
- [۵] الرازی، فخرالدین محمد بن الحسین بن الحسن ابن علی التمیمی البکری الشافعی، التفسیر الکبیر أو مفتاح الغیب، دارالکتب العلمیه، بیروت-لبنان: ۱۹۹۰/۵۱۴۱۱م
- [۶] الراغب الإصفهانی، أبی القاسم الحسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق و ضبط: محمد خلیل عیتانی، دارالمعرفه، بیروت-لبنان: الطبعة الخامسة، ۱۹۷۶/۵۱۴۲۸م.
- [۷] الرماني و الخطابی و الجرجانی، ثلاث رسائل فی إعجاز القرآن، حققها و علق علیها: محمد خلف الله أحمد، محمد زغول سلام، دارالمعارف بمصر، الطبعة الثالثة، ۱۹۷۶م.
- [۸] زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸
- [۹] السکاکی، أبو یعقوب یوسف بن أبی بکر محمد بن علی، مفتاح العلوم، ضبطه و کتب هوامشه و علق علیہ زرزور، بیروت: دارالکتب العلمیه، الطبعة الثانية، ۱۹۸۷/۵۱۴۰۷م.
- [۱۰] شادی، محمدابراهیم، أسالیب البیان و الصورة القرآنیة، دراسة تحليلیة لعلم البیان، داروافی الإسلامیة، الطبعة الأولى، ۱۹۹۵/۵۱۴۱۶م.
- [۱۱] صفوی، کوروش، درآمدی بر معناشناسی، طهران: الطبعة الرابعة، ۱۳۹۰ه.ش
- [۱۲] طباطبایی، السید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دار الکتب الإسلامیة الطبعة الخامسة، ۱۳۷۲ه.ش
- [۱۳] طبانه، بدوی، البیان العربی (دراسة تاریخیة فنیة فی اصول البلاغة العربیة)، القاهرة: مكتبة الأنجلو المصریة، مطبعة الرسالة، الطبعة الثانية ۱۳۷۷ه، ۱۹۸۵م.
- [۱۴] طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه ی علمیّه قم، لاطبعة، ۱۳۷۷.
- [۱۵] طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، لاطبعة، ۱۳۷۲.
- [۱۶] عسکری، أبوهلال، الصناعتین الكتابة و الشعر، تحقیق: علی محمد البجاوی، محمدابوالفضل إبراهیم، داراحیاء الکتب العربیة، الطبعة الأولى، ۱۳۷۱ه.ش
- [۱۷] الفاضلی، محمد، دراسة و نقد فی مسائل بلاغیة هامة، مشهد: جامعة فردوسی، الطبعة الأولى، ۱۳۶۵ه.ش
- [۱۸] مختار عمر، أحمد، علم الدلالة، القاهرة: عالم الکتب، الطبعة الخامسة، ۱۹۹۸م.
- [۱۹] المصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، طهران: المطبعة اعتماد، الطبعة الأولى، ۱۳۸۵ه.ش.